



بسم الله الرحمن الرحيم (۱)

خیلی جلسه‌ی مطلوب و شیرین و ان شاء الله پُر فایده‌ای بود جلسه‌ی امشب ما ؛ اولاً شعرهای خوبی شنیدیم و امیدوار شدیم به حرکت پیش‌رونده‌ی شعر فارسی در کشورمان ؛ ثانیاً از نقاط مختلف کشور شعرائی حضور داشتند و متنوع و گوناگون، با سلیقه‌ها، با نگاه‌ها، با خاستگاه‌های گوناگون، شعر سروده بودند. و تقریباً همه‌ی آنچه خوانده شد خوب بود ؛ اینها همه خوشحال‌کننده و امیدوارکننده است.

شعر، یک ثروت ملی است ؛ همه‌ی انواع شعر - غزل، قصیده، رباعی، قطعه، مثنوی یا انواع شعرهای به اصطلاح نوع قدیمی یا حتی شعرهای نیمایی - اینها همه ثروت است، ثروت ملی است ؛ اینکه این ثروت در چه راهی بنا است مصرف بشود، مهم است ؛ سعی‌ای در کشور وجود داشت و الان هم وجود دارد که این ثروت در خدمت مفاهیم و عناوینی غیر از آنچه انقلاب به ما داد و ارائه کرد و تثبیت کرد، به راه بیفتد ؛ این سعی وجود دارد ؛ از اول انقلاب هم البته وجود داشت. علت هم این است که قبل از انقلاب شعرای خوبی داشتیم ؛ شعرای بزرگی داشتیم که در انواع مختلف شعر، در کیفیت‌های گوناگون و در درجات مختلف شعر میگفتند ؛ لکن آنچه در میان آن شعرها به درد این ملت می‌خورد، زیاد نبود، کم بود ؛ چه شعر قدیمی - و به قول آقایان، کلاسیک - و چه شعرهای نو.

خب ما در محیط ادبی آن روز بودیم، میدیدیم ؛ کسانی بودند، شعر میگفتند، شعر نو میگفتند، داعیه‌ی نوگرایی و نواندیشی هم داشتند، اما در واقع هیچ خدمتی به پیشرفت کشور و تجدّد واقعی و صحیح کشور نمی‌کردند. خیلی از همانهایی که شعر نو میگفتند و افتخار میکردند و پُر این را میدادند که در خدمت مفاهیم نو هستند، در دستگاه‌های دربار و وابستگان دربار و مانند اینها نوکری میکردند ؛ [یعنی] نمیشود گفت آنجا همکاری میکردند ؛ به معنای واقعی کلمه نوکری میکردند ؛ خب ما بعضی‌هایشان را از نزدیک می‌شناختیم، بعضی‌ها را هم دورادور ؛ هم کارهایشان را میدیدیم، هم می‌شناختیم. شعر در خدمت مفاهیم انقلاب نبود ؛ شعر در خدمت مفاهیم آگاهی و بیداری کشور نبود ؛ نه اینکه هیچ نبود، کم بود، خیلی کم بود ؛ نسبت به آنچه باید میبود، کم بود ؛ آن چیزهایی هم که بود، جوری نبود که عامه‌ی مردم و طبقه‌ی محتاج راهنمایی و راهبری از آن استفاده کنند.

شما ملاحظه کنید در بین شعرای نوپرداز آن روز - آن تراز اول‌هایشان و بالاهایشان - آن که شعرش مثلاً در خدمت این جور مفاهیم بود، بیشتر از همه اخوان (۲) بود ؛ منتها شعر اخوان شعری است که خیلی‌ها از آن اصلاً چیزی درست نمی‌فهمیدند ؛ آنچنان رمزی و نمادین حرف میزد که خیلی‌ها نمی‌فهمیدند ؛ بله، بعضی‌ها که وارد بودند و با این زبان آشنا بودند می‌فهمیدند ؛ بعضی‌های دیگر [از شعر] هم که اصلاً در این وادی‌ها نبودند و وارد نبودند، در خدمت مفاهیم دیگری بودند. شعرای کلاسیک هم همین جور. البته گوشه و کنار شعرائی که برای مسائل مذهبی شعر بگویند یا برای مسائل انقلابی شعر بگویند بودند، اما خیلی کم ؛ شعر در خدمت مفاهیم پیش‌برنده‌ی کشور و بصیرت‌افزایی کشور نبود.

بعد از انقلاب آن روال به هم خورد ؛ جوانانی پیدا شدند، افراد صاحب‌همتی پیدا شدند. همین جوانهایی که بعد بحمد الله جایگاه‌های شعری بالاتری هم پیدا کردند - مثل مرحوم حسینی، مثل همین مرحوم قیصر امین‌پور یا آقای علی معلم که [ایشان] نیستند در جلسه‌ی ما (۳) و بعضی‌های دیگر که اینها آن جوانهای اول کار انقلاب بودند -



حقیقتاً خدمت کردند ؛ یعنی انقلاب را وارد یک مقوله‌ی جدیدی کردند. امثال اینها واقعاً خدمت کردند ؛ تعداد محدودی بودند لکن روزبه‌روز این دایره وسیع‌تر شد. البته بنده میبینم گاهی آثار شعری دیگری را که در خدمت مفاهیم دیگر است ؛ حالا در بعضی عناد نسبت به مفاهیم اسلامی و انقلابی هم هست، در بعضی نه، عنادی نیست - که گاهی می‌آیند و می‌آورند برای ما شعرها را، نگاه میکنم میبینم- لکن امروز در سطح عمومی کشور، غلبه با شعری است که باب انقلاب است ؛ حالا یا مفاهیم مذهبی است یا مفاهیم انقلابی است یا مفاهیم مربوط به دفاع مقدس و مسائل این‌جوری است ؛ انواع و اقسام شعرها. امروز این ثروت خوشبختانه در این جهت دارد به کار می‌افتد.

تا چند سال قبل از این مایه‌ی شعری بود، [اما] رتبه‌ی شعری کم بود، بالا نبود ؛ خوشبختانه رتبه‌ی شعری هم پیش رفته، بالا رفته ؛ انسان این را مشاهده میکند از شعرهایی که میخوانند. خب، بنده گاهی اوقات آن اوایل در همین جلسه‌ی نیمه‌ی ماه رمضان - که خب چندین سال است دیگر، شاید سی سال مثلاً یا بیشتر یا کمتر- می‌شنفتم، گوش میکردم اما واقعاً حرص میخوردم از شعری که خوانده میشد ؛ چون میدیدم سطح شعرها، سطح مناسب و مطلوبی نیست. حالا نه! واقعاً هرکدام از این دوستان که شعر میخوانند، آدم احساس افتخار میکند، احساس میکند که الحمدالله کار دارد پیش میرود ؛ یعنی شعر - خود این مایه‌ی روینده و بالنده و پیش‌رونده- همین‌طور مدام دارد میبald و پیش میرود ؛ شعر این‌جوری است، یعنی هنر این‌جوری است ؛ خیلی از حقایق این‌جوری است که بمرور زمان در داخل کشور اگر روی آن کار بشود، همین‌جور است ؛ مثل یک درختی که روزبه‌روز بالندگی آن بیشتر میشود، اگر برسند به این درخت، در جای خود مراعات بشود، آبیاری بشود، هرس بشود و امثال اینها، این روزبه‌روز رشد پیدا میکند و منافع او و میوه‌دهی او بیشتر میشود. این حالت الان در شعر کشور خوشبختانه وجود دارد. بنابراین این دو خصوصیت هست ؛ هم شعر - یعنی این ثروت عظیم انسانی- بالتسبیه‌ی به بخشهای دیگر، در خدمت مفاهیم خوب است ؛ هم همین [شعری] که در خدمت این مفاهیم است، سطحش بالایی است، سطح خوبی است و رو به رشد است و رو به پیش‌تر رفتن است ؛ این دو نکته وجود دارد.

منتها من میخواهم عرض بکنم در این زمینه‌ها، توقف و احساس به‌منزل‌رسیدگی سم مهلک است ؛ هرکدام از شما آقایان، همانهایی که شعرهایتان خیلی خوب است و آدم لذت میبرد، همانها اگر احساس کردند که رسیدند به آن ایستگاه آخر و دیگر بعدش چیزی نیست، قطعاً توقف میکنند و سقوط میکنند و نزول میکنند. علاوه بر اینکه این [احساس] خطا هم هست ؛ یعنی الان در این جمع حاضر، فرض کنیم حالا غربالگری کردیم و یکی شد در درجه‌ی اول ؛ همان که در بین جمع حاضر در درجه‌ی اول است، در عالم شعر در درجه‌ی اول نیست ؛ یعنی بالاخره فاصله‌اش تا سعدی و حافظ و فردوسی و جامی و مانند اینها فاصله‌ی قابل توجهی است و باید برسد به آنها ؛ [البته] از آنها هم بالاتر میشود رفت ؛ این‌جور نیست که حافظ، منتهای حد شعر باشد ؛ نه، بالاتر هم میشود رفت ؛ هم در استفاده‌ی از تعبیرات و گستره‌ی واژگانی مناسب در شعر، هم در مضمون‌یابی ؛ مضمون‌یابی مثل آنچه آدم مثلاً فرض بفرمایید در شعر صائب میبیند، در شعر کلیم میبیند، در شعر حزین میبیند، بیش از همه در شعر بیدل میبیند. بالاخره در این زمینه‌ها خیلی زیاد باید کار بشود و میشود کرد و این درخت، توانایی و استعداد و ظرفیت بالندگی خیلی بیش از اینها را دارد.

پس این را میخواهم عرض بکنیم که دوستانی که الحمدالله در حدی هستند که شعر آنها تحسین انسان را برمی‌انگیزد، خیال نکنند که «خب دیگر، رسیدیم، الحمدالله، تمام شد» ؛ نخیر، باید هنوز تلاش کنند، باید کار کنند، باید پیش بروند. ما هنوز در عالم شعر، در دوره‌ی قبل از دوره‌ی کنونی کسانی را می‌شناسیم که از لحاظ مایه‌های شعری، به‌طور محسوس سطح کاملاً بالاتری از شعرای خوب امروز داشتند ؛ یعنی واقعاً کسانی بودند که مثلاً در غزل، سطح واقعاً بالاتری داشتند. حالا کار به محتوا نداریم ؛ محتواها ممکن است مورد قبول ما نباشد اما از لحاظ شکل



غزلی [سطح بالاتری داشتند]؛ فرض کنید امیری فیروزکوهی یا رهی معیری یا تا همین اواخر، مرحوم قهرمان یا قدسی یا بعضی‌های دیگر؛ اینها از لحاظ شعری یک سطح بالایی داشتند و نمیشود از اینها گذشت. در شعر نو هم همین جور؛ در شعر نو هم کسانی بودند که خب واقعاً برجسته و ممتاز بودند؛ حالا آنهایی که ما می‌شناختیم و بنده می‌شناختم مثل مرحوم اخوان و امثال اینها. علی‌ای‌حال، پس باید جلو رفت و توقف جایز نیست. این یک نکته است.

شعر را هرچه میتوانید دقت کنید، هم برای مضمون‌یابی‌اش، هم برای پیراستن الفاظش، هم برای کشاندن بیشتر به سمت مفاهیم مورد نیاز امروز؛ این مفاهیم را پیدا کنید. انصافاً ما ایرانی‌ها در گزارش حقایق و حوادث و شخصیت‌های خودمان، آدمهای تنبلی هستیم؛ واقعاً این جور است. حالا البته این درخور تحقیق آقایان جامعه‌شناس است که تحقیق کنند ببینند آیا این تنبلی یک خصوصیت ملی ما است یا در طول زمان بر ما تحمیل شده؟ ما درباره‌ی شخصیت‌هایمان [کار نمیکنیم]. حالا مثلاً فرض کنید امام بزرگوار ما یک شخصیت درجه‌ی یک است دیگر؛ یعنی هیچ کسی -چه دوست، چه دشمن- مثلاً درباره‌ی شخصیت امام تردید ندارد و عظمت این شخصیت را کسی تردید نمیکند. ممکن است یکی [او را] قبول نداشته باشد، اما عظمت او را قبول دارد. حالا ما درباره‌ی این شخصیت عظیمی که در زمان ما بود و قریب سی سال از درگذشت او میگذرد، چند جلد کتاب نوشته‌ایم؟ واقعاً فکر کنید ببینید ما چند کتاب درباره‌ی امام نوشته‌ایم! این را مقایسه کنید با تعداد کتابهایی که مثلاً درباره‌ی آبراهام لینکلن در آمریکا نوشته شده. من در یک گزارشی خواندم که [اگر] تعداد کتابهایی که برای آبراهام لینکلن نوشته شده روی هم بچینند، یک ستون ده متری درست میشود؛ یک چنین چیزی. حالا آبراهام لینکلن یک عنوانی دارد -اگرچه عقیده‌ی بنده این است که آن عنوان، دروغ است؛ این که میگویند ایشان [عامل] آزادی بردگان و مانند اینها است، حرف مفتی است، حرف واقعی نیست؛ [اما] حالا این جور عنوان شده - لکن درباره‌ی رؤسای جمهور معمولی آمریکا مثل آیزنهاور، مثل دیگران، گاهی هزار جلد کتاب نوشته شده! شوخی است؟ شما ببینید درباره‌ی امام خمینی ما چند جلد کتاب نوشته‌ایم؟ این جور است قضیه؛ ما در این زمینه‌ها عقب هستیم؛ [البته] ما ایرانی‌ها عقب هستیم، و الا در کشورهای عربی هم من دیده‌ام درباره‌ی حوادثی که اتفاق می‌افتد، بلافاصله کتاب نوشته میشود؛ بلافاصله تحلیل، کتاب سیاسی و از این قبیل مینویسند؛ از ابعاد مختلف، از جوانب مختلف، سلیق مختلف، موافق، مخالف، تحلیل میکنند و مانند اینها؛ ما در این زمینه‌ها انصافاً عقب هستیم. درباره‌ی شعر هم همین جور است.

حالا فرض کنید که همین قضایای شام، همین قضایای مدافعین حرم، خب جا دارد که درباره‌ی این، مثلاً صدها شعر گفته بشود. یا فرض کنید قضایای عراق؛ قضایای عراق خیلی قضایای مهمی است؛ البته آن را شاید یک مقداری آدم بتواند حق بدهد به مردم، [چون] اغلب مردم ما از حقیقت قضیه‌ی عراق و آنچه در عراق پیش آمد - کاری که آمریکایی‌ها میخواستند در عراق بکنند و چطور سرشان به سنگ خورد و چه عواملی این حالت را به وجود آورد - قاعدتاً خبر ندارند، اما خب واقعاً یک قضیه‌ی عجیبی است قضیه‌ی کشور عراق؛ کشور عراق صدام حسین، تبدیل بشود به کشور عراق شهید حکیم! اصلاً شما ببینید این فاصله چقدر است؟ اصلاً قابل تصوّر نیست این فاصله؛ این، اتفاق افتاده. خب درباره‌ی این صدها بلکه هزارها شعر باید گفت، باید منظومه گفته بشود.

امروز یکی از آقایان یک منظومه‌ای گفته بودند، آوردند من نگاه کردم، دیدم؛ حالا یادم نیست منظومه‌ی چه بود، [به نظر] چهارپاره بود؛ منظومه بود. یکی از کارهای نکرده‌ی ما منظومه‌سازی است. یک موضوعی را در نظر بگیرید، یک منظومه برایش بسازید؛ کما اینکه این کار را شعرای گذشته‌ی ما انجام دادند. یکی از کارهای جالب مرحوم امیری فیروزکوهی منظومه‌سازی بود. ایشان سه جور شعر داشت، سه شیوه، سه سبک: غزل داشت، [این] یک سبک، سبک هندی زیبای شیوای مثلاً پرمضمون؛ بعد قصیده داشت به سبک خاقانی -قصیده‌ی امیری فیروزکوهی را کسی نگاه



کند، گاهی اوقات ممکن است اشتباه کند با خاقانی؛ واقعاً به سبک قصائد خاقانی- و منظومه داشت خارج از هر دوی این سبکها؛ سبکهای نو. فرض کنید درباره‌ی درختی در سیمین دشت -محلّ ملکی که در شمال داشتند، مثلاً یک درختی آنجا بوده- یک منظومه گفته بود؛ یعنی این کارها بوده در گذشته. یا همین مرحوم آقای الهی قمشهای، این نغمه‌ی حسینی او یک منظومه است، نغمه‌ی حسینی را ایشان برای همین پسرش حسین آقا -که حالا مطرح است- گفته. خود مرحوم آقای الهی برای من شخصاً تعریف کرد این قضیه را که این بچه مریض بود و ایشان قطع امید کرده بودند از اینکه این بچه که شیرخواره بوده، زنده بماند؛ نذر میکند که اگر این بچه زنده بماند، ایشان یک منظومه‌ای بگویند درباره‌ی امام حسین. گفت مشغول فکر شدم، دیدم بچه‌ام داشت میمرد، بچه در آن ساعت‌های آخر بود و داشت از بین میرفت، میمرد؛ برای اینکه مادرش نبیند جان کندن بچه را، به او گفتم برو بالای پشت بام؛ گفتم برو بالای پشت بام، سرت را برهنه کن، دعا کن، فلان کن؛ به این بهانه خواستم از بالای سر بچه دورش کنم که جان کندن بچه را نبیند اما خودم این نذر به ذهنم رسید که اگر این بچه خوب شد، من یک منظومه‌ای بگویم درباره‌ی امام حسین؛ بعد شروع کردم فکر کردن که بله مثلاً از کجا شروع میکنم، چه جوری میگویم و از این قبیل، همین‌طور ذره ذره در ذهنم [میگفتم] که ناگهان رسیدم به علی اصغر و تشنگی علی اصغر؛ ناگهان به ذهنم آمد که این بچه سه چهار روز است به دستور دکتر، نه آب خورده، نه شیر؛ دکتر گفته بوده آب و شیر برای این [بچه] ضرر دارد، اگر بخورد میمیرد؛ گفتم با خودم این بچه تشنه است، اینکه دارد میمیرد، بگذار من آب به او بدهم [بعد] بمیرد؛ دیگر حالا که دارد میمیرد، اقلّاً تشنه نمیرد؛ میگفت بلند شدم آب آوردم و با قاشق چایخوری ذره ذره آب ریختم لای لبهای این بچه؛ دو سه بار که این کار را کردم، دیدم چشمهایش وا شد؛ بیشتر آب به او دادم، شروع کرد گریه کردن؛ رفتم دم راه‌پله، مادرش را صدا کردم گفتم که بیا بچه‌ات شیر میخورد؛ گفت مادری فکر کرد بچه مرده، من با این زبان دارم میگویم که «بیا بچه‌ات را شیر بده»؛ آمد پایین دید نه، بچه دارد گریه میکند و شیر میخواست، بنا کرد شیر دادن؛ گفت بچه خوب شد! البته این داستان را ایشان در همان مقدمه‌ی نغمه‌ی حسینی ذکر کرده؛ آنچه ایشان به من گفت و حالا نقل کردم با آنچه در مقدمه‌ی نغمه‌ی حسینی است اندکی تفاوت دارد:

در [ورق] دفتر نام و نشان

نام حسین آمدش از آسمان

این حسین الهی [قمشهای] که برنامه اجرا میکند همین است؛ این بچه مال این [ماجرای] است. غرض خب، نغمه‌ی حسینی را گفته ایشان، و یکی از بهترین شعرهای آقای الهی قمشهای همین نغمه‌ی حسینی است؛ یعنی جزو بهترین شعرهای آقای الهی، همین منظومه‌ی نغمه‌ی حسینی است. خب ما منظومه نداریم.

یکی از دوستان تذکر دادند به من که از جمله‌ی چیزهایی که ما نداریم -به قول ایشان- ژانر هجو است؛ حالا این کلمات فرنگی هم این قدر رایج شده که بدون آن کأنه آدم نمیفهمد؛ رشته‌ی هجو. پیغمبر به حسان بن ثابت گفت که هجوشان کن اینها را؛ او هم بنا کرد هجو کردن. [شما هم] هجو کنید؛ خب رقص شمشیر میکند! این جاهلیت مدرن با جاهلیت قبیلای کنار هم قرار گرفته‌اند! از این بهتر، منظره از این زیباتر! این را در شعر هجو کنید. هزار شعر درباره‌ی این میشود گفت مثلاً فرض کنید. حالا هجو یک مسئله است، طنز هم یک مسئله‌ی دیگر است که خب البته طنز خوشبختانه هست و امشب هم که هم آقا خواندند، هم آقای ناصر فیض بودند که نخواندند و دیگران، الحمدلله از لحاظ طنز بد نیست؛ یواش یواش پیشرفتهایی کرده‌ایم؛ منتها هجو جای خالی است؛ باید هجو بشوند اینها که یک کارهایی گاهی میکنند. اینکه بیایند مثلاً فرض کنید کشوری مثل عربستان سعودی را بکنند [فلان کاره‌ی] کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل! دیگر از این جالب‌تر چیزی نیست! واقعاً جای هجو دارد، حیف است که هجو نشود؛ (۴) واقعاً [اگر] یک چنین چیزی هجو نشود حیف است، از دست میرود. این هم این است. ان شاء الله که خداوند همه‌ی شماها را موفق بدارد؛ دیگر شد ساعت ۱۲، خداحافظ.



بیتوته الاموظا مبه

۱) در ابتدای این دیدار، جمعی از شاعران به قرائت اشعار خود پرداختند.

۲) مهدی اخوان ثالث

۳) یکی از حضار توضیح دادند که ایشان به علت بیماری موفق به حضور نشده‌اند.

۴) خنده‌ی معظم‌له و حضار